

چگونه جامعه «متمدن» به توحش و فاجعه عادت میکند

جنگ و نا امنی، جهان را گام به گام به کام خود می‌کشد. هر چقدر فریاد سیاستمداران در باره صلح و آرامش، بلندتر میشود، به همان نسبت، خطر کشتار و ویرانی، انبوه وسیع‌تری از انسانها را دربر میگیرد. سرمایه‌داری، تنها به استثمار و مکیدن شیره جان اکثریت عظیم جامعه، بنا نیست. دایره جهانی انباشت سرمایه، هر از چند گاه، تلی از اجساد انسانی را به درون خود میکشد. وقتی نرخ سود گرایش به نزول دارد، کمپانی‌های تولید وسایل مرگ «رسالت» تامین انباشت را بعهده میگیرند. ویران میکنند، درهم میکوبند و پیش میروند. وقتی کمپانی‌های تولید مرگ رسالت خویش را بجای آوردند، نوبت، کمپانی‌های «عمران و آبادسازی» فرا میرسد. زیرساخت‌ها، تاسیسات، صنایع و بازارهای متناسب با نیاز سرمایه، ایجاد می‌شود. نسل قدیم کارگران، که قربانیان جنگ بودند، حال فرزندان خود را بعنوان نسل جدید کارگران به صنایع نوظهور میفرستند. پس از دوره‌ای از بازسازی و «صلح» که همانا جنگ علیه طبقه کارگر است، راه پایان یافته قبلی‌ها از سر گرفته میشود. دیکتاتورهای مدرن میروند، مستبدان مذهبی می‌آیند. چپ‌ها میروند، راست‌ها می‌آیند. ایدئولوژی‌های «شکوه و استقلال ملی» می‌میرند، آئین‌های مشعشع گلوبال، می‌آیند. و بدین‌سان، پایان یک دور جهانی از انباشت سرمایه، با دور دیگری از کشتار آغاز میگردد.

در مراکز سرمایه، زمان این گردش جهانی طولانی‌تر است. ثبات پابرجا می‌نماید و رفاه نیز. اما جزایر رفاه و دموکراسی، از مصائب ویرانگر دور جهانی انباشت در امان نیستند. نه فقط در امان نیستند، بلکه منشاء فلاکت و بدبختی عمومی نیز هستند. جنگ‌ها، آنگاه که از آن مراکز برمی‌خیزند، جهانی هستند. درست همانند ایدئولوژی‌ها و نورم‌ها که جهانی میشوند. طبقه حاکم در پایگاه سرمایه، نه توسط لومپن‌ها، رمالان، کشیش‌ها و دسته‌های جنایتکار، بلکه از طریق احزاب سیاسی خود، از طریق «قانون» اعمال حاکمیت میکند. قانون و دموکراسی، آنقدر مدار خود را دور میزند، تا بحران انباشت، مدار جدیدی از این دور باطل را رقم زند. راست‌میرود، میانه قدرت را میگیرد. در رسوایی سیاسی بعدی، میانه‌ها میروند و سوسیال‌دمکرات‌ها و چپ‌ها، بازی انتخابات را میبازند. پس از تجربه گنداب سوسیال دموکراسی و چپ‌ها، «رای دهندگان» دست بدامان راست‌های افراطی میشوند، تا تکلیف بحران را یکسره کنند.

قدرت واقعی، اما، در پس این دور باطل دموکراسی لانه کرده است. در آنجا، نهادهای امنیتی قرار دارند که در ورای انتخاب‌ها و آراء، کار خود را میکنند. دستگاه‌های پژوهشی وجود دارند که بدور از جنجال کرسی‌ها و آراء، کار خود را میکنند و به «چهره‌ها» راه نشان میدهند. فرماندهانی وجود دارند که هیچ قدرت دموکراتیکی، قادر نیست حتی احوالشان را، بپرسد. کمپانی‌ها و بانکها و شرکت‌های غول‌آسایی وجود دارند که سروری اقلیتی معدود را بر هستی کل جامعه بشری «جاودانه» کرده‌اند. و سرانجام، طبقاتی وجود دارند که هستی و موقعیت اجتماعی آنان، مقدم بر وجود دموکراسی است. کارگرانی وجود دارند که، خوش‌ترین لحظات‌شان زمانی است که فارغ از خستگی پایان ناپذیر کار، قادر میشوند تا ساعاتی کنار کودکان خود بخندند. سهم‌شان از تمام هستی، همان ساعات کوتاه است. هیچکس از آنان، برای کارگر شدن، رای نگرفت. خیل عظیمی از بیکاران وجود دارند که، در رویای ده ساعت کار و کرایه دادن وقت و هستی خود، از این شهر به آن شهر، از این اداره به آن اداره، سرگردانند. در مهد دموکراسی، با کمک هزینه، با جیره غذایی زنده‌اند، و در سرزمین دیکتاتورها، در حاشیه خیابانها، در کارتون خوابی‌ها، در دنیایی خراب و ناهوشیار، زیست میکنند. اینان قربانیان «دیکتاتوری اقتصاد سرمایه» هستند. قربانیان آنچنان نظام بیرحمی که بدانان حتی مجال ورود به صحنه جامعه (دموکراتیک یا دیکتاتوری) را نیز نداده است. اقشاری، مانده در پشت درهای نظام. درست همانند دموکراسی که در پشت درهای محل کار کشورهای پیشرفته گیر کرده است. درست همانند قربانیان جنگ و سرکوب، همانند آوارگان و پناهندگان، که در پشت درهای حق شهروندی، جای مانده‌اند.

جنگ و نا امنی، جهان را لحظه به لحظه به کام خود می‌کشد. هر چه فریاد صلح سیاستمداران، بلندتر میشود، بوی خون و باروت و نفت در مشام سیاسی آحاد جامعه محسوس‌تر میشود. سرمایه‌داری، تنها بر استثمار، سرکوب و جنگ بنا نیست. شرط دیگری نیز لازم است. شرطی که حیات این نظام چرکین را تامین میکند. این شرط، جلب رضایت حکومت‌شوندگان، در دوره‌های متعارف است. این شرط، تولید افکار و آراء عمومی، برای طبیعی تلقی شدن این هستی نفرت‌انگیز است. این شرط، بسیج ایدئولوژیک دائمی جامعه است. این شرط، توانایی نظام، برای جلب اکثریت جامعه به صندوق‌های رای یا به جبهه‌های جنگ است. این شرط، توانایی تولید ایدئولوژی و افکار عمومی از طریق احزاب سیاسی است.

چگونه چنین میشود؟ چگونه، میلیون‌ها انسان، خواستار نابودی، میلیون‌ها انسان دیگر میشوند. چگونه، اکثریت جامعه «پیشرفته» به مباران کلبه‌های توده‌های فقیر و فلاکت‌زده افغانستان و عراق، «رای» میدهند. چگونه جامعه «متمدن» به توحش و فاجعه خو می‌گیرد. این بدبختی شگفت‌انگیز، چگونه گریبانگیر «بشر» میشود؟ بسیج ایدئولوژیک برای جنگ، چگونه تحقق می‌یابد؟ کدام مکانیسم سیاسی در پس این بسیج غیر انسانی، عمل میکند؟ مشخص‌تر، کدام مکانیسم سیاسی ایدئولوژیک در پس استراتژی جنگی آمریکا عمل میکند؟

پیش از جنگ جهانی اول، چرخش نهادهای سیاسی نظم موجود بسوی تولید «فرهنگ جنگ» آغاز شده بود. با بروز اولین بحران حاد بعد از جنگ جهانی اول، مارش ایدئولوژیک احزاب سیاسی مجدداً بسوی بسیج جنگی، آغاز شد. اکنون نیز شاهد روند مشابهی هستیم. با این تفاوت که در دوران کنونی احزاب سیاسی راست و چپ سرمایه، نقش سابق خود بعنوان تولید کنندگان ایدئولوژی و تفکر عمومی را از دست داده و مبدل به مجریان دستگاه‌های امنیتی و مفسران شعب «پژوهشی» دول متعدد گشته‌اند. تغییر نقش احزاب سیاسی، در ساختار اجتماعی این نهادها نیز بازتاب دارد. احزاب سیاسی، از نمایندگان و سخنگویان جناح‌های طبقه حاکم به باندهای متشکل در ماشین‌های تبلیغ دروغ، تنزل یافته‌اند. باندهایی که بصورت کارچاق‌کن‌های سیاسی، جانشین نمایندگان و پیشروان سابق طبقه دارا شده‌اند. در مقابل، دستگاه علمی و آموزشی حاکم، لباس «علم بیطرف» را از تن بدر کرده و وظیفه تولید تنوری و بسیج ایدئولوژیک را بعهده گرفته است. نگاهی به ساز و کار راست جدید آمریکا، نمونه روشنی از مکانیسم یاد شده را پیش روی ما مینهد.

راست جدید، برخلاف تصویر مطبوعات رسمی، به محافظی در درون قدرت حاکمه آمریکا محدود نمیشود. این گرایش همچون یک ترند نیرومند در حال پیشروی در کلیه سطوح نظری و سیاسی سیستم موجود است. رشد این گرایش سیاسی حتی در تشکلهای «کارگری» بورژوازی، یعنی اتحادیه‌های کارگری آمریکا و اروپا نیز چشمگیر بوده است.¹ پیشینه نظریه‌پردازان راست جدید درون محافل قدرت، درخور تامل است. برخی از آنان از مدافعان نظریات کینز و جنبش‌های ملی و برخی دیگر، از مدافعان نژادپرستی و راست سنتی بوده‌اند. این طیف کوشیده تا مواضع راست جدید، یعنی همان «نوکان‌ها» را با نیازهای سرمایه‌داری بحران‌زده انطباق دهد.²

انسئیتوهای راست جدید، سپهر نظری «نوینی» خلق کرده‌اند که در آن، فرهنگ، دموکراسی و استراتژی جنگی درهم می‌آمیزند. بعنوان مثال، مقوله «منافع ملی» در نزد راست جدید، خویشاوندی نزدیکی با مفهوم کلاسیک «ملت» و «دولت ملی» ندارد. تنوری اینان در باره «منافع ملی» در تضاد آشکار با مفهوم «دولت ملی» و «حق حاکمیت ملی» قرار داشته و ترجمان سیاسی چنین تنوری نقض آشکار منشور سازمان ملل متحد است. «ملت» و منافع ملی در این نظرگاه، تفسیری «گلوبالیستی» از مفهوم «منافع ملی» خلق کرده است. برداشتی که در «دکترین جنگ پیشگیرانه» بصورت یک پلاتفرم سیاسی تدوین گشته است. همین تجدید ساختار در تنوری، در حوزه‌های دیگر نیز به چشم می‌خورد. بعنوان مثال، مدافعان دواآتش «ضرورت بازگشت به دین برای حفظ ارزش‌ها» نه با دفاع از عقاید مذهبی، بلکه با مباحثی «فلسفی» و «سکولار» از نظرات خود دفاع میکنند. برخلاف محافظه‌کاران سنتی و جناح‌های متعصب و نژادگرای مدافع «دنیای مسیحیت»، راست جدید تحت پوشش «موسسات علمی و تحقیقی»، بر تفسیری فلسفی و «سکولار» از ضرورت بازگشت دین به «حوزه عمومی» سخن گفته و در این راستا از مبانی

نظری پسامدرنیسم مدد میجوید. سایت راست‌ها نقش بسیار فعالی در ارائه چنین تفسیری از کارکرد دین در جامعه و لزوم رجعت به مذهب برای «رنسانس فرهنگی» بعهدده گرفته است.³

از لحاظ متدولوژیک نیز، راست جدید روش خلق دیسکورزها، آفرینش گفتمان، را با موفقیت پیش برده است. نگاهی به مباحث این گرایش در حوزه اخلاق، فرهنگ، دین و رابطه آن با دموکراسی، تفسیر جدیدی از «دموکراسی» را در پیش دیدگان خواننده می‌نهد. همین انسجام ایدئولوژیک راست جدید است که هژمونی فکری و سیاسی آنان را سیاسیون دموکرات مسیحی و محافظه‌کاران سنتی آمریکا تامین می‌سازد. در میان خیل انبوهی از موسسات ریز درشت وابسته به راست جدید، برخی از آنها، همانند موسسه تفکرسازی آمریکا، اینترپرایز، نقش برجسته‌ای در رهبری استراتژیک جنگ عراق داشته است.⁴

جلسات مشترک «موسسه اسپن» و «انسیتو اینترپرایز» در باره آینده عراق و خاور میانه که به نوعی بیانگر نظریه‌های استراتژیست‌های «سیا» نیز بود، نقش مهمی در شکل دادن به سیاست و حتی تاکتیک‌های آمریکا در عراق ایفا کرد. بعنوان مثال سیاست نزدیکی دولت دست‌نشانده آمریکا به آیت‌الله سیستانی در عراق و برخورد قاطع به مقتدا صدر بر اساس نظریات «رانول مارک گرشنت» عملی شد. «رانول مارک گرشنت» که در «بنیاد تفکر سازی اینترپرایز آمریکا» نقش حساسی داشته و سال‌ها عضو «سیا» در خاورمیانه بوده، از همان ابتدا به جورج بوش در باره احتمال وقوع دشواری‌هایی در عراق و ترس از اینکه بوش در نیمه راه عراق را رها کند هشدار داده بود. وی آشکارا این امر را پیش‌بینی کرده بود که اگر در ادامه بحران عراق مسئله ایران یکسره نشود و آمریکا نیز به هردلیل از عراق عقب‌نشینی کند، این کشور تحت نفوذ ایران در خواهد آمد.⁵

اکنون نیز مؤسسه‌ساز نظیر «اینترپرایز» هستند که حول آینده ایران برنامه‌ریزی کرده و مشی احزاب دست‌گام حاکمه آمریکا را تعیین می‌کنند. نقش «موسسه تفکرسازی اینترپرایز» در شکل دادن استراتژی جناح حاکم حزب جمهوری‌خواه و حتی مبدل شدن نظریه‌های چنین انسیتو‌هایی به سیاست رسمی و استراتژی جنگ پیشگیرانه امری تصادفی نیست. به وارونه، این پدیده، مشتی از خروار را بنمایش می‌گذارد. همین مکانیسم در پس احزاب محافظه‌کار، لیبرال و سوسیال دموکرات و حتی احزاب چپ سرمایه، دیده می‌شود. یعنی مواضع و مشی سیاسی این احزاب، برخلاف دوران سابق، نه بوسیله رهبران و «نظریه‌پردازان» چنین احزابی، بلکه بوسیله موسسات علمی دست‌گام ایدئولوژیک و آموزشی حاکم ساخته و پرداخته می‌شود. آیا تاکنون از خود پرسیده‌اید که چرا احزاب سوسیال دموکرات یا لیبرال کشورهای اروپایی، حضور تنوریک و حتی ارگان تنوریک، به معنای کلاسیک کلمه ندارند. پاسخ روشن است. تمام پژوهشگران دانشگاه‌های اروپا، ضمن حفظ ظاهر علمی و آکادمیک خود، در میان این احزاب تقسیم شده‌اند. «نظریه‌پردازان» حزبی، در واقع، مفسران با هوش تنوری‌های همان نهادهای «علمی» هستند.

نگاه نزدیکتری به روند حزبی شدن باندهای جنایتکار رژیم اسلامی، نشانگر کارکرد همان مکانیسم در کشور پیرامون است. امروز در ایران بخشی از چپ‌های پرورسی سابق کماکان از پروژه توسعه سیاسی دفاع می‌کنند. همراه با آن طیفی از «خط امامی‌های سابق» جزو جناح محافظه‌کار اسلامی شده‌اند و طیف دیگری در خارج از حکومت، مدافع نولیب‌الیسم هستند. درست همانند برخی مدافعان دموکراسی در نزد نئوکان‌های آمریکایی که از سابقه «رادیکال‌های سابق» هستند. تفاوت میان راست جدید و سنتی آمریکا، به همان میزان تفاوت میان هیئت‌های مولف و باند احمدی نژاد است. باندهای سیاسی که امروزه در ایران بعنوان حزب و جناح شکل گرفته‌اند یا مانند «جبهه مشارکت» مستقیماً از دل دستگاه امنیتی مخوف رژیم بیرون آمده‌اند و یا بطور غیر مستقیم و بعنوان احزاب سنتی، همانند برخی ملی مذهبی‌ها، بدان دستگاهها پیوسته‌اند. راه توده و جبهه مشارکت و هیئت‌های مولف، برای اینکه از سازمان اکثریت و جمهوری خواهان و مشروطه خواهان سخنی نگفته باشیم، نمونه‌هایی از باندها و احزاب سیستم سیاسی ایران هستند. به همان سیاق نیز ناسیونال‌چپ‌های دوران جنگ سرد، مثلاً در خاورمیانه، همانند ناسیونالیست‌های کرد در عراق و ایران، به مشاوران سیاسی و متحدین ارتش آمریکا تبدیل شده و میشوند. اما در حوزه «ایدئولوژی» این محققان مزدبگیر دانشگاهی هستند که بنجل‌های سیاسی نظری چنین باندهای سیاسی را تولید می‌کنند.⁶

سرمایه‌گذاری راست‌ها روی جنبش‌های قومی در خاورمیانه و تماس آنها با محافل ناسیونالیست عرب و ترک یا شیعه و سنی در یکطرف و پیوستن چپ‌های سنتی به پلاتفرم فدرالیسم برای تقسیم مثلا ایران و عراق به ایالات و ولایات بر اساس قوم و زبان در طرف دیگر، امور تصادفی نیستند. نظریات مورد مصرف این احزاب، منشاء ایدئولوژیک و سیاسی مشترکی دارند.⁷

تباهی ایدئولوژیک سرمایه‌بمنابه یک روند سیاسی اجتماعی، اضداد خود را نیز خلق میکند. از لحاظ سیاسی نیز، جنبش واپس‌گرای اسلامی محصول بن‌بست مدرنیته و سکولاریسم سرمایه‌داری غرب بود. این کشورهای مدافع مدرنیته بودند که با سرازیر کردن دلار بسوی مراکز آموزش اسلامی پاکستان و سپس افغانستان، جنبش طالبان را آفریدند. این حقیقت بر هیچکس پوشیده نیست که قدرت‌گیری خمینی در ایران با همکاری و همسویی غرب، برای بازداشتن چرخش ایران بسوی «بلوک شرق» میسر گردید. به عبارت دیگر عروج واپس‌گرایی اسلامی در خاورمیانه محصول بن‌بست مدرنیته و بن‌بست احزاب و دولت‌های مدرن برای بازتولید خود، همچون روینای سرمایه در مناطقی معین بود.

به سنوال سطور آغازین این نوشتار بازگردیم. بسیج ایدئولوژیک جنگی، چگونه عملی شده و کدام مکانیسم سیاسی در پس آن قرار دارد؟ زمانی، آنگاه که نظام سرمایه‌ناگزیر گشت تا به تقابل با نظم کهن فنودالی برخیزد، به جای حاکمیت، خانها و اعمال زور شخصی، سیستم انتخاباتی و قانون را وضع کرد. پارلمان‌تاریسم و نظام حزبی و آزادی طبقات حاکم برای حاکمیت از طریق قانون، یعنی دموکراسی، را به ارمغان آورد. مهمترین بازتاب سیاسی این نظام، تحقق دولت ملی بود. ملت، شکل کلاسیک ظهور و توسعه سرمایه‌داری گشت. جغرافیای سیاسی در قالب هویت‌های ملی شکل گرفت. سیستم سیاسی معینی در سطح جهانی، دولت ملی را به قدرت عظیم انحصارات صنعتی و مالی گره زد. ساختار مشخص بین‌المللی، بر نظام جهانی و قطب‌های آن مستولی یافت. و بر این بستر، ایدئولوژی‌ها و نظام ارزشی فرهنگی متناسب با آنها، زندگی اجتماعی و فکری طبقات را تحت پوشش خود قرار داد. در چنین نظامی، دولت‌های ملی و احزاب سیاسی، با بیان منافع طبقات حاکم، حرکت جامعه بشری را رقم زدند.

اکنون، با تجربه دو جنگ ویرانگر جهانی و پس از آن، صدها جنگ منطقه‌ای، شاهد آغاز دور دیگری از جنگ‌ها هستیم. نظامی که زمانی قادر بود تا از طریق مکانیسم اقتصادی، بحران‌های سیکلی را برطرف کرده و از طریق نظام پارلمانی و روابط بین‌الملل بحران‌های سیاسی را از سر بگذراند، دیگر چنین کارکردی ندارد. مهمترین نشانه آن، تداوم بحران اقتصادی، تداوم جنگ و ویرانگری و ناتوانی «دولت ملی» و نهاد‌های بین‌المللی در ایفای نقش خود برای بازسازی نظام است. در نگاهی نزدیکتر، حوزه‌های زیادی از هستی این نظام در گرداب بحران فرو رفته است. رنگ باختن نقش کلاسیک «حزب سیاسی بورژوا» و رانده شدن مراکز «عملی» به جبهه مقدم بسیج ایدئولوژیک، نشانگر ابعاد هولناک بحران «ایدئولوژیک» جامعه بورژوا است. اگر زمانی، تعطیلی مراکز علمی و تبعید شدن «دانشمندان» و محققان، از مقدمات تدارک جنگ بشمار میرفت، امروز، سرمایه‌گذاری بیشتر بر مراکز «علمی» و مبدل شدن این مراکز به فرماتدهی فکری «جنگ» مشخصه تدارک جنگ است.

سرمایه‌داری، تنها زمانی قادر به بسیج ایدئولوژیک جنگی میگردد، که بمنابه یک «کل» عمل میکند. سرمایه‌داری زمانی در تدارک جنگ موفق میشود که کلیه احزاب راست و چپ، میان طرفین جنگ، تقسیم میشوند. سرمایه‌داری زمانی موفق به گرفتن تاییدیه از «مردم» برای گشتار «مردم» از خود «مردم» میشود که ایدئولوژی وحشت و جنگ را تولید کند. این مکانیسم، امروزه ناگزیر است تا با عبور از جسد همین نظام خود را باز تولید کند. این بار نه متحدین و متفقین، نه فاشیست‌ها و دمکرات‌ها، بلکه همه علیه همه خواهند بود. در این میان، ژرفش بحران و تباهی سیستم سیاسی ایدئولوژیک نظام، در پیشاپیش آنها احزاب و مراکز «علمی»، تبدیل به تجربه روزمره بشر امروز خواهد گشت.

چگونه جامعه «متمدن» به توحش و فاجعه عادت میکند؟ با تعریف «تمدن» و «مدرنیته» در تقابل با آنچه «غیر متمدن» و آنتی مدرن تلقی میشود. مادام که طبقه حاکمه غرب، ایدئولوژی «ما» را در تعریف هویت «آنها» بازتولید میکند، مادام که سرمایه‌داری غرب، ادعای کهن برتری «دنیای مسیحیت» بر «دنیای اسلام» را در پوشش‌های علمی، فرهنگی برای توجیه موجودیت امپریالیستی خود بازتولید میکند، مادام که مفاهیم «تمدن غربی» و «فرهنگ اروپایی» وابسته به «تمدن شرقی» و «فرهنگ غیر اروپایی» هستند، مادام که در این هویت‌تراشی ایدئولوژیک، بخشی از جهان توسط بخش دیگری از جهان تهدید میشوند، توحش و فاجعه، جزئی از حیات «مدرنیته» سرمایه خواهد بود. در چنین دنیایی، «جامعه متمدن» به توحش و فاجعه عادت خواهد کرد. آیا اکنون چنین نگاشته است؟

با ژرفش بحران سرمایه و تباهی نهادهای بازیگر آن، نیاز به هویتی ایدئولوژیک، هویتی جغرافیای یا نژادی جای خود را به نیاز به هویتی انسانی و انترناسیونالیستی میدهد. جنبش انترناسیونالیستی، پایه پای سازماندهی جنبش ضدجنگ برای سرنگونی سرمایه‌داری، باید برای ابراز وجود خود بمثابه یک حزب طراز نوین بین‌المللی آماده شود. تغییر نقش احزاب سیستم سیاسی موجود، همانند تغییر نقش نهادهای علمی سابق، در کنار تجارب تاکنونی جنبش کارگری در سازمانیابی خویش، این جنبش را ناگزیر میسازد تا خط فاصل روشنی میان کارکرد حزب بورژوازی و حزب پرولتری بکشد.

¹ - اتحادیه کارگران آمریکا - CIO AF <http://sitesearch.aflcio.org> برغم تفاوت‌های ساختاری با اتحادیه‌های اروپایی، به همان میزان اتحادیه‌های کارگری سوسیال دمکرات‌ها، مرکز فعالیت‌های پلیسی بر علیه مبارزات مستقل کارگری است. در اتحادیه‌های کارگری اروپا، بویژه اسکاندیناوی موج نیرومندی از ضدیت با کارگران غیر سفید وجود دارد که به رشد دسته‌های راسیستی و فاشیستی حاشیه‌ای یاری می‌رساند.

² برای مطالعه مواضع راست جدید، علاوه بر سایت‌ها و موسسات معرفی شده در این متن، میتوان به جستجو حول نظرات شخصیت‌های برجسته این گرایش در اینترنت پرداخت. تعدادی از شخصیت‌های برجسته راست جدید آمریکا عبارتند از:

Robert Elliot Abrams Gaffny Frank , Norman Podhoretz, Douglas Feith , Irvine Kristol
. Michael Ledeen و William Kristol Paul Wolfowitz Lewis Libby Kagan

³ نگاه کنید به مقالات ریچارد نوهاس در سایت راست‌ها، <http://rightweb.irc-online.org/profile/1307> : Right web

⁴ مونساتالی نظیر انستیتو هاتسون، Hudson Institute، مرکز مطالعات عالی استراتژیک و علوم سیاسی The American Enterprise institute از جمله نهادهای ایدئولوژیک راست جدید هستند.

⁵ موسسه تفکر سازی آمریکا بصورت یک شبکه غیر رسمی و نیمه رسمی شبه فراماسونری در کشورهای متعدد رشد کرده است. موسسه اسپین آلمان را باید در واقع همچون شاخه اروپایی اینترپرایز تلقی کرد. برای اطلاعات بیشتر در این باره، نگاه کنید به اسناد مربوط به نشست مشاوران سیاسی آمریکا و اروپا در برلین در ماه مه 2004 در سایت راست‌ها و یا دیگر رسانه‌هایی که اسناد مربوط به نشست مزبور را درج کردند. ابتکار عمل مباحث تحلیلی این نشست بعهد اینترپرایز بود. آدرس سایت اینترنیتی اینترپرایز <http://www.aei.org>

⁶ در سوئد، گرایشات جوان متمایل به سندیکالیسم و بعضاً شورانگرا، جنبش اجتماعی را سازمان داده‌اند که بدان حزب گمنام یا حزب ناپیدا Det osynliga partiet نام نهاده‌اند. شعار اینان حزب مرد، زنده باد حزب گمنامان، است. پدیداری این گرایش همانند بسیاری از حباب‌های سیاسی زودگذر، یک حقیقت را بیان میکند: اینکه نسل جوان و معترض، بدستی نیز بر کارکرد احزاب راست و چپ بورژوا و قوف می‌یابد.

⁷ این امر به هیچ وجه به معنی تردید در شرایط اسف بار و ستم مضاعفی که بر این اقلیت‌ها روا شده و میشود نیست. هر گونه تردید در وجود ستم‌ملی، یا تبعیض بر اقلیت‌ها خطر در غلطیدن به شوینسم و همراهی با پان‌اسلامیسم و پان‌ایران‌یسم را دربر دارد. مشکلی که برخی گروه‌های باصطلاح انترناسیونالیست اروپایی، بشدت در اسارت آن گرفتار هستند، یعنی اروسنتریسم. مسئله بر سر راه حلی است که همین نظام ناعادل را بازتولید میکند. انترناسیونالیست‌ها، وجود کلیه تبعیضات و تضییقات، ستم ملی، تبعیض اقلیت‌ها، ستم بر کودکان و زنان و ... جزئی از خصلت نظام طبقاتی میدانند. وجود یک سرمایه‌داری عاری از تبعیض بر اقسام متعدد اجتماعی، افسانه‌ای بیش نیست.